

هوش مصنوعی: نگاهی به آینده ساعات کار و انسان

صفحه ۳

علی جوادی

به مناسبت روز حکمت

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت

صفحه ۶

رحمان حسین زاده

دیپلماسی زیر آتش

خاورمیانه در آستانه آتش بس یا جنگی طولانی؟

صفحه ۱۱

وریا روشنفکر

در گرامیداشت یک کمونیست کارگری برجسته،

حسین مرادیگی (حمه سور)

سخنرانی در مراسم گرامیداشت لندن

صفحه ۱۲

سیاوش دانشور

اطلاعیه دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

به مناسبت مرگ نابهنگام رفیق کمونیست جلیل شهباز

گزارش شرکت تشکیلات خارج حزب کمونیست کارگری ایران

حکمتیست در راهپیمایی اول مه در اروپا

به حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

کمک مالی کنید!

۸۵۳ مصلحتی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۵ - ۹ مه ۲۰۲۶

"آتش بس" و "بوسه عاشقانه"

آتش بس و مذاکره در جریان است. درعین حال ارتش آمریکا کشتی تجاری را در خلیج میزند و پنجشنبه شب هفتم مه درگیری نظامی در اطراف تنگه هرمز و بمباران و موشک باران جزیره قشم و بندرعباس صورت میگیرد. جمهوری اسلامی از فراری دادن ناوشکن های آمریکائی خبر داد و ترامپ حملات آمریکا را "ضربه نرم" و یک "بوسه عاشقانه کوچک" توصیف کرد و بر "تداوم آتش بس" تاکید دارد. این جنگ بدلائل متعدد داخلی و منطقه ای و پیامدهای وخیم جهانی برای آمریکا قابل ادامه نیست و این فصل جنگ باید بسرعت بسته شود. "صلحی" هم در چشم انداز نیست و باز بدلائل کشمکشهای مفتوح که فراتر از جغرافیای ایران و وضعیت رژیم اسلامی و این درگیری مشخص است، خاورمیانه تا اطلاع ثانوی از کانونهای داغ بحران در جهان است و جنگ در جبهه های مختلف و سیاست ویرانسازی ادامه دارد.

لذا "آتش بس" کنونی نه به صلح و نه به یک توافق نسبتاً پایدار بلکه به وضعیت "صلح مسلح" منجر خواهد شد. منطق این وضعیت فی الحال در "آتش بس" کنونی برقرار است. درگیری های محدود و موردی و تلافی جویانه، حتی بعد از رسیدن به توافقی در مذاکرات جاری بسیار محتمل است و به معنای "پایان جنگ" یا "آغاز مجدد جنگ" در سطح گسترده نیست. صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

"آتش بس" و "بوسه عاشقانه"...

اینکه در جریان درگیری های اخیر طرفین همدیگر را به "نقض آتش بس" متهم میکنند و علیرغم رجزخوانی های تبلیغاتی از گسترش جنگ اجتناب میکنند، بیانگر این واقعیت است که هر دو سوی جنگ برای بیرون کشیدن خود از جنگ دست و پا میزنند. هر دو به پایان جنگ و ژست "پیروزی" نیاز دارند.

برای جمهوری اسلامی ماحصل تاکنونی جنگ، تماماً "نعمت" بوده است و جامعه را با تشدید سرکوب و فلاکت عمومی و کشتار و اعدام روزمره، دهه ها به عقب برد. سه هیولای فقر و فلاکت، بیکاری وسیع، سرکوب و اعدام بیش از هر زمانی مقابل مردمی داغدار و منکوب شده قد علم کردند. بیکاری میلیونی، تشدید فلاکت عمومی و گرانی بیش از دویست و سیصد درصدی در بیشتر کالاها و مایحتاج مردم، با ماشین فعال اعدام و تشدید فشار روی زندانیان سیاسی، و یا عربده های اژه ای جلاد برای "بررسی و تصمیم سریع و قاطع" در مورد بازداشتی های دیمه، از مشقات جنگ برای مردم و برکات آن برای جمهوری اسلامی است. همه کسانی که به هر شکل از این جنگ ارتجاعی حمایت کردند و هنوز تبهکارانه حمایت میکنند، تنها به ارتجاع جمهوری اسلامی و ارتجاع ناسیونالیسم و فاشیسم نیرو دادند.

برخلاف لفاظی های تبلیغاتی رژیم اسلامی و محورمقاومتی ها، یک نیروی مادی واقعی در حاکمیت و بدنه جمهوری اسلامی و بورژوازی پروار شده اسلامی برای توافق با آمریکا وجود دارد که علیرغم وقفه های موقت روند توافق را بجلو میراند. کشورهای منطقه هم از جنگ بشدت متضرر میشوند و حتی موجودیت شان را میتوان زیر سول برد. مضافاً این جنگ به موقعیت آمریکا میان متحدانش ضربه زده، آن تصویر کلاتر خشن و ارباب جهان شکسته است و ائتلاف ها و صفتبندی ها تحت این شرایط بشدت سیال شده است.

مجموعه شرایط ناپایدار جهانی و منطقه ای و تناسب قوای کنونی جنگ جاری، در عین حال فرجه ای جهت یک معامله بزرگ برای بقای نظام ایجاد کرده است که هواداران زیادی در حکومت دارد. این همان تضمین امنیت نظام است که یک خواست محوری و قدیمی در رابطه جمهوری اسلامی و آمریکا است. "بوسه عاشقانه" ترامپ و تهدید برسر توافق، اگرچه اپوزیسیون امیدوار به نتانیا هو و ترامپ را دچار دیرپرشن سیاسی و واگرائی و اعلام شکست کرده است، امید به این ظرفیت در حاکمیت اسلامی را منعکس میکند. از موضع جامعه و کارگران و مردمی که در این جنگ ذینفع نیستند، جنگ هرچه زودتر تمام شود بهتر است. جنگ بورژواهای متفرقه دعوای خانوادگی و درون طبقاتی برسر قدرت و ثروتی است که طبقه کارگر تولید میکند.

جنگ جامعه و جمهوری اسلامی بعد از جنگ بناگزیار ادامه خواهد یافت. در شرایط کنونی در چند قلمرو باید به استقبال اوضاع جدید رفت؛



اول، علیه تبلیغات پوک و عوامفریبانه ناسیونالیستی در دفاع از رژیم که آن را "دفاع از میهن" نام گذاشته اند ایستاد.

دوم، علیه ماشین سرکوب و اعدام و دفاع از زندانیان سیاسی که در بدترین شرایط قرار دارند، تلاشمان را گسترش دهیم. جنگ به هر سمتی

برود، جمهوری اسلامی از بهانه جنگ برای سرکوب حداکثری بهره میجوید. همین را آگاهانه باید شکست داد.

سوم، طرح خواسته های فوری که منفعت عمومی تری را نمایندگی میکنند. جنگ را ما کارگران و مردم راه نیانداخته ایم و تاوان و هزینه آنرا نباید بپردازیم. هر روز هزاران نفر را به بیمه بیکاری معرفی میکنند. این در شرایطی است که دولت سهم بیمه اش را پرداخت نکرده و نجومی به صندوق بیکاری بدهکار است. تازه با تجمیع صندوق های بیمه نه فقط قصد پرداخت بدهی هایش را ندارد بلکه منابع صندوق ها را هم میخواهد بالا بکشد. از آن طرف کارفرمایان حق بیمه را دستمزد کارگران کسر کردند اما بیشتر کارفرمایان سهم بیمه را نپرداختند. اینجا کارگر بیکار از زندگی ساقط شده است. کارخانه ها و مراکز کاری که بمباران شدند تا بازسازی باید حقوق کامل کارگران پرداخت شود. اگر کار نیست باید بیمه بیکاری مکفی بپردازند. سرکوب و بازداشت و پرونده سازی و اعدام باید پایان یابد.

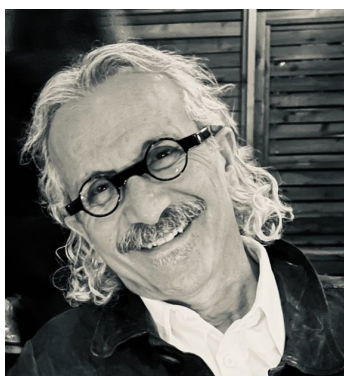
چهارم، مکانیزمهای همبستگی انسانی و کارگری را تقویت کنیم. کل حملات از هر سمت هدفی جز تضعیف و زانو زدن ما ندارد. کارگران در بدترین شرایط نیز به عنصر همبستگی و نوعدوستی رومیآورند. همانطور که ایجاد نهادهای همیاری در زمان جنگ و کمبود در هر کوی و برزن ضروری و برای حفظ حداقل انسجام اجتماعی و انسانی ضروری و حیاتی است، میان کارگران نیز ایجاد صندوق های همبستگی مالی یک اقدام ضروری و حداقلی برای کاهش مشقات فراوان است. کارگران سنت ایجاد صندوق های مالی را میان خودشان در مراکز کار و محلات کارگری دارند. با علم به فقر شدید و امکانات مالی کم کارگران، هنوز در دستور گذاشتن چنین اقداماتی بدرجه ای موثر هستند و اجازه نمیدهند تشدید فقر و فلاکت پیوندهای کارگران را بیش از پیش تضعیف کند.

صندوق همبستگی مالی میان کارگران "معجزه" نمیکند و دردهای ما را درمان نمیکند. باید از کل وضعیتی که مسبب وضعیت فلاکتبار ماست رها شویم و این امر انقلاب کارگری علیه نظم کاپیتالیستی است. اما مسیر انقلاب کارگری از جدالها و تلاشهای متعدد این طبقه روز زمین واقعی و در گسترش همبستگی و اتحاد طبقاتی این جنبش میسر است.

سردبیر

۹ مه ۲۰۲۶

مرگ بر جمهوری اسلامی!



با این حال، از دهه هشتاد قرن بیستم به بعد، با تعرض تاجریسم و ریگانیسم و مقابله با دستاوردها و تلاش جنبش کارگری، این روند متوقف شد. بهره‌وری به شکل تصاعدی رشد کرد، اما ساعات کار کاهش نیافت. برعکس، با گسترش فناوری دیجیتال و سیاست‌های ریاضت‌گشی، بسیاری از کارگران با ساعات طولانی‌تر و ناامن‌تر روبرو شدند، در حالی که دستمزدها را کم کردند.

مناسبات تولید و تکنولوژی: نگرش مارکسی

در سرمایه‌داری، رشد و گسترش تکنولوژی به جای تسهیل زندگی انسان، به ابزار تشدید استثمار و انباشت سود سرمایه بدل می‌شود. این وارونگی از آنجا ناشی می‌شود که ابزار تولید و توزیع در مالکیت خصوصی اقلیت اندک سرمایه‌دار قرار دارد.

مارکس در "سرمایه" به تمایز میان "کار لازم" و "کار اضافه" اشاره می‌کند. کار لازم زمانی است که کارگر صرف تولید ارزش معادل مزد خود می‌کند. کار اضافه، ارزش اضافی‌ای است که کارگر بدون مزد تولید می‌کند و سرمایه‌دار آن را تصاحب می‌کند. تکنولوژی در این نظام، به جای کاهش کار لازم، به ابزار گسترش کار اضافه تبدیل می‌شود. در این‌جا با وارونگی بنیادینی مواجه‌ایم: تکنولوژی به جای آن که انسان را از کار رها کند، او را از زندگی محروم می‌سازد. در دنیایی که ماشین‌ها به جای انسان تولید می‌کنند، انسان بیشتر از گذشته کار می‌کند، در حالی که بیکاران بیشتری در جستجوی شغل‌اند. چرا؟

زیرا در چارچوب سرمایه‌داری، هر پیشرفت فنی معادل است با تهدیدی علیه اشتغال. اگر ماشینی بتواند وظیفه پنج انسان را انجام دهد، به جای آن‌که این پیشرفت به کاهش ساعات کار یا افزایش رفاه عمومی منجر شود، به اخراج چهار نفر و تشدید فشار بر نفر پنجم می‌انجامد. در سرمایه‌داری به جای آن‌که حاصل بارآوری را بین کارگران توزیع شود، برعکس به ابزار کاهش هزینه‌ها و افزایش نرخ سود بدل می‌کند. در این جهان وارونه، بیکاری نه نشانه کمبود کار، بلکه نتیجه وفور کارآمدی است؛ و پیشرفت نه موجب آسایش، بلکه منبع اضطراب است. جامعه‌ای که می‌تواند با ماشین‌ها نیازهای خود را تأمین کند، همان جامعه‌ای است که کارگرانش گرسنه، خسته، و محروم‌اند.

این وارونگی، حاصل منطقی مناسباتی است که در آن هدف تولید نه رفاه نیاز، بلکه خلق سود برای اقلیتی مالک است. تا زمانی که مالکیت ابزار تولید خصوصی باقی بماند، تکنولوژی به جای آن‌که حلقه نجات انسان باشد، به تازیانه‌ای نوین بر بدن انسان بدل خواهد شد. این دنیای وارونه را به قول مارکس باید از قاعده بر زمین گذاشت.

بحران کار در عصر هوش مصنوعی

ظهور هوش مصنوعی، از جمله در قالب سیستم‌های

هوش مصنوعی:

نگاهی به آینده ساعات کار و انسان

علی جوادی

در آستانه انقلابی تکنولوژیک دیگری ایستاده‌ایم که با نام "هوش مصنوعی" بر جهان سایه افکنده است. موجی از نوآوری‌ها، از الگوریتم‌های زبان پردازش تا روبات‌های پیشرفته، نوید آن را می‌دهند که انسان از بسیاری از وظایف شغلی خود رهایی یابد. اما برخلاف این وعده‌ظاهری، طبقه کارگر امروز نه تنها آسوده‌تر نشده، بلکه با ترس از بیکارسازی، فشرده‌گی ساعات کاری، و انباشت خستگی روانی و جسمی مواجه است. این تناقض، پرسشی اساسی پیش روی ما می‌گذارد: چرا با وجود جهش‌های عظیم در بالا رفتن بهره‌وری و قدرت ماشین‌آلات، انسان همچنان باید ۴۰ ساعت در هفته کار کند؟ چرا جامعه‌ای که توان آن را دارد تا ساعات کار را کاهش دهد، آن را حفظ یا حتی تشدید می‌کند؟

پاسخ را تنها در بطن مناسبات سرمایه‌داری حاضر و تولید ارزش اضافه و سود از استثمار طبقه کارگر می‌توان جست. این مطلب، با تکیه بر نظریه ارزش مارکس در تحلیل تکنولوژی، ضمن مرور تاریخی مبارزه برای کاهش ساعات کار، نشان می‌دهد که چگونه هوش مصنوعی نه در جهت رفاه عمومی، بلکه در خدمت سود سرمایه‌سازمان می‌یابد؛ و راه برون رفت از آن، نه در تنظیم بازار، بلکه در مقابله با تقلیل ساعات کار در قبال دستمزد مکفی، تقلیل شدت استثمار و بیکاری و نهایتاً واژگونی مناسبات اجتماعی تولید سرمایه‌داری نهفته است. در این راستا، تقلیل ساعات کار به عنوان یکی از راه‌حل‌های عینی و قابل تحقق در دل سرمایه‌داری، مادامکه این مناسبات بر شرایط زندگی حاکم‌اند، و نیز به مثابه گامی در جهت رهایی از نظام کارمزدی بررسی می‌شود.

از ۱۶ ساعت تا ۸ ساعت، تاریخچه مبارزه برای کاهش زمان کار

تاریخچه مبارزه برای کاهش زمان کار با آغاز انقلاب صنعتی در قرن هجدهم، میلیون‌ها نفر از کارگران، از مزارع و کارگاه‌های کوچک به کارخانه‌ها سرازیر شدند. در این نظام نوین تولید، روز کاری تا ۱۶ ساعت نیز امتداد داشت، بدون هیچ حق یا حمایتی. حتی کودکان نیز قربانی بهره‌کشی بی‌رحمانه می‌شدند. این وضعیت اعتراضات گسترده‌ای را در قرن نوزدهم برانگیخت؛ از جمله جنبش چارتیست‌ها در بریتانیا که خواستار محدودسازی قانونی ساعات کار شد.

یکی از نقاط عطف تاریخی، اول ماه مه ۱۸۸۶ در شیکاگو است، زمانی که هزاران کارگر برای مطالبه "هشت ساعت کار، هشت ساعت فراغت، هشت ساعت خواب" تظاهرات کردند. این مبارزه به سرکوب خونینی انجامید، اما تأثیرات جهانی آن ماندگار شد. در دهه‌های بعد، فشار جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، موجب تثبیت تدریجی هفته کاری ۴۰ ساعته شد.

هوش مصنوعی:

نگاهی به آینده ساعات کار و انسان ...

به‌عنوان دستیار یا جایگزین ایفای نقش می‌کند. اگرچه این ابزارها در ظاهر کمک‌کننده‌اند، اما در عمل موجب افزایش انتظارات بهره‌وری و کاهش فرصت یادگیری برای تازه‌واردان شده‌اند.

این مثال‌ها نشان می‌دهند که هوش مصنوعی، در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری، به‌جای تسهیل زندگی و رهایی از کار، به ابزار کنترل، تشدید فشار، و حذف شغل بدل شده است. فناوری در اینجا نه ابزار آزادی، بلکه ابزار استثمار نوین است.

نقد فروش نیروی کار:

رابطه‌ای اجباری و غیر انسانی. در سرمایه‌داری، کارگر نه محصول کار، بلکه خود نیروی کارش را می‌فروشد. نیروی کاری که خود به کالا تبدیل شده است. این فروش به ظاهر آزادانه است، اما در واقع اجباری است؛ چرا که کارگر برای زنده ماندن، ناچار است نیروی زندگی خود را به بهایی که بازار تعیین می‌کند بفروشد.

مارکس نشان می‌دهد که سرمایه‌دار تنها بخشی از ارزش تولید شده را به شکل مزد می‌پردازد (کار لازم) و باقی را تصاحب می‌کند (کار اضافه). این استثمار، بنیان سود و انباشت سرمایه است. تکنولوژی نیز نه برای کاهش این شکاف، بلکه برای افزایش بهره‌کشی به کار گرفته می‌شود.

تنها در جامعه‌ای که فروش نیروی کار ملغی شود، انسان می‌تواند واقعاً آزاد گردد؛ جامعه‌ای که در آن کار انتخابی، خلاقانه و داوطلبانه است. اثری از کار مزدی و استثمار نیست.

ضرورت و امکان پذیرش تقلیل هفته کاری به ۳۰ ساعت

تقلیل ساعت کار به ۳۰ ساعت در هفته، مطالبه‌ای فوری، انسانی و کاملاً عملی است. نه تنها در دل مناسبات سرمایه‌داری کنونی قابل اجراست، بلکه به مثابه ترک برداشتن در منطق استثمار سرمایه نیز عمل می‌کند. استدلال‌های رایج سرمایه‌داران در مخالفت با این سیاست، عمدتاً بر دو محور تکیه دارند:

کاهش ساعات کار منجر به کاهش بهره‌وری و کند شدن رشد اقتصادی و افزایش هزینه کارفرما و آسیب به سرمایه‌های کوچک می‌شود. اما حتی تجربه برخی از کشورهای اروپایی مانند فرانسه، ایسلند و بلژیک نشان داده که چنین استدلالاتی تماماً پوچ است، بلکه بعضاً به رضایت شغلی، کاهش فرسودگی، و افزایش اشتغال منجر می‌شود.

اما از منظر ما و کارگر، باید افزود که در شرایط امروزی و با سطح بارآوری کنونی، ۳۰ ساعت کار در هفته برای تأمین نیازهای جامعه نه تنها کافی، بلکه بیش از اندازه است. بشر امروز با بهره‌گیری از فناوری‌های مدرن می‌تواند با صرف زمان بسیار کمتری، کالاهای بیشتری برای رفع نیازمندیهای جامعه تولید کند. تکنولوژی بار عظیمی از دوش انسان برداشته و آنچه مانع استفاده از این ظرفیت به نفع مردم است، مناسبات سرمایه‌داری و منطق سود و انباشت سرمایه

صفحه ۵

یادگیری ماشینی، پردازش زبان طبیعی، بینایی رایانه‌ای، و روبات‌های خودمختار، امکان خودکارسازی بسیاری از وظایف شغلی را فراهم کرده است. این فناوری‌ها به سرعت در صنایع مختلف نفوذ کرده‌اند و روند جایگزینی نیروی کار انسانی را تسریع کرده‌اند.

در صنعت خدمات، چت‌بات‌ها و سامانه‌های پاسخ‌گویی خودکار جایگزین اپراتورهای انسانی در مراکز تماس شده‌اند. پلتفرم‌هایی نظیر ChatGPT اکنون قادرند به صورت ۲۴ ساعته خدمات پشتیبانی، رزرو، و پاسخ‌گویی به مشتریان را انجام دهند. نتیجه؟ صدها هزار شغل خدماتی در معرض نابودی قرار گرفته‌اند، در حالی که نیروی کار بازمانده با نظارت شدید دیجیتال و سهمیه‌های غیرواقعی مواجه است.

در بخش آموزش، سامانه‌های تدریس ماشینی و سیستم‌های اصلاح خودکار مانند Khanmigo یا Grammarly در حال جایگزینی معلمان خصوصی، ویراستاران، و مربیان هستند. مدارس خصوصی در سنگاپور و کره جنوبی از الگوریتم‌هایی برای برنامه‌ریزی آموزش دانش‌آموزان استفاده می‌کنند، که منجر به حذف نقش انسانی در بسیاری از حوزه‌های یادگیری شده است. اما این جایگزینی به کاهش فشار بر معلمان منجر نشده، بلکه نقش آن‌ها را به ناظران بی‌اختیار و تابع نرم‌افزار تقلیل داده است.

در رسانه و تولید محتوا، الگوریتم‌های هوش مصنوعی در حال تصاحب وظایف روزنامه‌نگاران، ویراستاران، مترجمان، و نویسندگان هستند. ابزارهایی نظیر Midjourney حتی جای طراحان گرافیک را گرفته‌اند. برخی شرکت‌ها، از جمله BuzzFeed، اعلام کرده‌اند که بخش‌هایی از تولید محتوای خود را به طور کامل به هوش مصنوعی سپرده‌اند. اما در عوض، فشار بیشتری بر نیروی انسانی باقی‌مانده وارد شده تا با سرعت بیشتری تولید کند.

در حمل و نقل و انبارداری، روبات‌های خودکار، وسایل نقلیه بدون راننده و سیستم‌های لجستیک مبتنی بر هوش مصنوعی در شرکت‌هایی نظیر آمازون و UPS مستقر شده‌اند. در انبارهای آمازون، کارگران با الگوریتم‌هایی روبرو هستند که حرکت، استراحت، و بهره‌وری آن‌ها را لحظه به لحظه رصد می‌کنند. کوچک‌ترین تاخیر، اختلال و جریمه دارد. تکنولوژی در این فضا، به ابزاری برای تحمیل انضباط ماشینی بدل شده است.

حتی در حوزه مشاغل تخصصی، تأثیرات محسوس است. برنامه‌نویسان با ابزارهایی مانند GitHub Copilot مواجه‌اند که کد نویسی را نیمه خودکار می‌کند. در معماری، مهندسی، و طراحی صنعتی نیز AI

اعدام قتل عمد دولتی است!

نه اجبار باشد.

هوش مصنوعی:

نگاهی به آینده ساعات کار و انسان...

است.

جهان وارونه سرمایه‌داری، با وجود توانایی تکنولوژیک بالا، انسان را فرسوده و بی‌پناه نگه می‌دارد. تنها با الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و توزیع اجتماعی، و سازمان دهی تولید براساس نیاز انسانی، می‌توان به جامعه‌ای دست یافت که در آن تکنولوژی، به‌جای سلطه، به خدمت انسان درآید.

مبارزه برای ۳۰ ساعت کار در هفته، گامی است به سوی جهانی که در آن، انسان‌ها نه برای سود، بلکه برای زندگی کار می‌کنند. جهانی که در آن، ماشین‌ها برای انسان‌ها کار می‌کنند، نه بالعکس.

۸ مه ۲۰۲۶

از همین رو، ضروری است که دستمزد حاصل از ۳۰ ساعت کار تضمین‌کننده زندگی‌ای انسانی، امن، و با استانداردهای بین‌المللی پذیرفته شده رفاه اجتماعی باشد. این به معنای بیمه کامل، آموزش رایگان، سلامت عمومی، و مسکن قابل مناسب و اوقات فراغت و تفریح است.

از منظر ایجاد شغل، تقلیل ساعت کار می‌تواند به گسترش محسوس اشتغال بینجامد. به طور سرانگشتی اگر هفته کاری از ۴۰ به ۳۰ ساعت کاهش یابد، این یعنی هر سه شغل موجود به چهار شغل تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، کاهش ساعت کار به میزان ۲۵ درصد، در صورت تقسیم عادلانه کار، می‌تواند نرخ بیکاری را تا حد زیادی کاهش دهد.

این سیاست هم زمان با بهبود کیفیت زندگی، فرصت‌هایی برای ورود جوانان به بازار کار، بازگشت بیکاران به چرخه تولید، و کاهش استرس‌های مزمن ناشی از اضافه کاری فراهم می‌کند. این نه هزینه، که سرمایه‌گذاری بر سلامت اجتماعی است و باید تماماً به نظام حاکم تحمیل کرد.

سوسیالیسم و تکنولوژی: ابزار شکوفایی انسان

در جامعه سوسیالیستی، ابزار تولید در تملک جمعی قرار دارد و برنامه ریزی تولید براساس نیاز انسانی و نه سود تنظیم می‌شود. در چنین نظامی: هر پیشرفت تکنولوژیک به طور خودکار به کاهش ساعات کار و افزایش وقت آزاد منجر می‌شود. فراغت و یادگیری و تعاون، به جای رقابت و اجبار، هسته فرهنگ کاری را تشکیل می‌دهد. هوش مصنوعی به‌عنوان ابزار همکاری و ارتقاء کیفیت زندگی توسعه می‌یابد، نه ابزاری برای کنترل. مارکس در مانیفست کمونیست و منصور حکمت بر همین مبنا در "یک دنیای بهتر" تصویر جامعه‌ای را ترسیم می‌کند که در آن "هرکس به اندازه توان خود کار می‌کند و به اندازه نیازش بهره‌مند می‌شود". کار در چنین جامعه‌ای نه ابزار بقاء، بلکه شکل مشارکت خلاقانه انسان در زندگی اجتماعی و رفع نیازهای فرد و جامعه است.

رهایی انسان از کار بیگانه شده

تقلیل ساعت کار به ۳۰ ساعت در هفته، مطالبه‌ای تاکتیکی است: از سوی، امکان‌پذیر در دل همین نظام است؛ از سوی دیگر، منطق استثمار را به چالش می‌کشد. اما افق نهایی، نابودی مناسبات سرمایه دارانه و ایجاد نظامی انسانی است که در آن کار، شکلی از شکوفایی و

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،

بدون امید سوسیالیسم،

بدون «خطر» سوسیالیسم،

به چه منجلا بی تبدیل میشود!

منصور حکمت

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را بطور

زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی در اینترنت

دنبال کنید و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

به مناسبت روز حکمت

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت

رحمان حسین زاده

مبحث ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت را برای ارائه به کنگره سوم حکمت انتخاب کردم. یکی از کارهای تحول بخش و درخشان منصور حکمت مباحث و پراتیک تاثیر گذار او در رابطه با ناسیونالیسم و ملی گرایی است. فعالیت فکری و سیاسی او در این عرصه وسیع و فراوان است. حتی یک بازخوانی فشرده آن به ساعتها وقت احتیاج است. نه قصد اینکار را در این کنگره دارم و نه چنین وقتی در این کنگره میسر است. هدفم اینست در این فرصت محدود و مشخصی که دارم مقاطع و جنبه های برجسته نگرش مارکسیستی حکمت در برخورد به پروبلماتیک مهم ناسیونالیسم و ملی گرایی را برجسته کنم، تا بتوانم عطف توجه شما و همه بینندگان و شنوندگان این مبحث را به مراجعه مجدد به مباحث راهگشای "ملت، ناسیونالیسم و کمونیسم کارگری و رساله تفاوت‌های ما" از منصور حکمت جلب کنم. به سهم خود و در اینجا به تاثیرگذاری و تحول بخشی کار حکمت در این زمینه در دو مقطع تاریخی فوکوس میکنم. دو مقطعی که پانلیستهای این کنگره و تعداد زیادی از حضار و بینندگان این کنگره با آن بارآمده و زندگی و فعالیت داشته ایم. میتوانیم در مورد این دو مقطع قضاوت و ارزیابی داشته باشیم و روایت و تحلیل و تفسیر خود را بیان کنیم.

مقطع اول: عروج مارکسیسم انقلابی در بطن انقلاب ۱۳۵۷:

مارکسیسم انقلابی با نقد پوپولیسم حاکم بر جنبش چپ و پوپولیستی ایران عروج پیدا کرد. چپ رادیکال ایران را تغییر داد. به سرعت رشد کرد. به لحاظ فکری، سیاسی، سازمانی و اجتماعی با تمایزات برجسته ای شناخته شد. یک تمایز برجسته آن، شفافیت آن در مقابل ناسیونالیسم و گرایش ناسیونالیستی بود. مارکسیسم انقلابی هیچ سنخیتی با ناسیونالیسم چپ نداشت. جریاناتی که به این ترند میپیوستند، از جمله فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی که از درون سازمانهای چپ رادیکال آن دوره مثل "پیکار و رزمندگان و چریکهای فدایی خلق و وحدت انقلابی و رزم انقلابی" شکل گرفتند، این پروسه را طی کردند، نگاه و بینش ناسیونالیستی را در فکر و سیاست نقد میکردند. نمونه برجسته تر کل سازمان کومه له با نقد و طرد بینش ناسیونال پوپولیستی در کنگره دوم خود در فروردین ۱۳۶۰ به مارکسیسم انقلابی پیوست. به این ترتیب ترند مارکسیستی گسترده ای عروج کرد که هیچ بدهکاری به ناسیونالیسم و ملی گرایی نداشت. ناسیونالیسم را به خوب و بد و چپ و راست، رادیکال و غیر رادیکال تقسیم نمیکرد تا بر اساس آن حقانیتی برای این یا آن بخش ناسیونالیسم قائل شود. این نگرش مارکسیستی به نقد ناسیونالیسم موجود در چپ ایران محدود نماند. برنامه اتحاد مبارزان کمونیست که

بعداً با اندک اصلاحاتی به برنامه مشترک اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له و سپس برنامه حزب کمونیست ایران تبدیل شد، با شفافیت تمایز خود را با کل چپ آن دوره در سطح جهان که فصل مشترک ناسیونالیستی داشتند، از جمله کمونیسم روسی، چینی، کاسترویی، آلبانیایی، چپ نو، اوروکمونیسیم و ...

ترسیم کرده بود. در همین رابطه و در توضیح همین تمایزات برنامه مشترک نیروهای مارکسیسم انقلابی با بقیه نیروهای چپ با خمیر مایه ناسیونالیستی باید از اولین مصاحبه پرمحتوا، حول "برنامه مشترک اتحاد مبارزان و کومه له" در پاییز سال ۱۳۶۰ یاد کنم، که امروز نه مصاحبه کننده، یعنی رفیق عزیزم اسعد حسینی کمونیست پرشور هم سن و سال و هم نسل من و نه مصاحبه شونده، یعنی منصور حکمت عزیز هیچکدام در حال حیات نیستند. این مصاحبه کتبی در نشریه داخلی و در سطح نیروهای مارکسیسم انقلابی پخش شد و یک سند تاریخی است. به این ترتیب مارکسیسم انقلابی ما را به کمونیسم انترناسیونالیستی مقطع مانیفست کمونیست و مارکس، به کمونیسم دوره لنین و دوره کوتاه انقلاب بلشویکی برگرداند. تاثیر گذاری این مقطع و تلاش حکمت در متمایز کردن صف کمونیسم از ناسیونالیسم به طور کلی و از ناسیونالیسم چپ به طور مشخص نه فقط در ابعاد فکری و نظری، بلکه در ابعاد سیاسی و اجتماعی و حزبی هم بسیار گسترده بود. بی دلیل نبود در آن مقطع از احیای مارکسیسم و بلشویسم صحبت میکردیم.

مقطع دوم: فراتر رفتن از کمونیسم انترناسیونالیستی و مارکسیسم انقلابی:

به لحاظ تقویمی اگر تاریخی برای شروع این مقطع یادآوری کنم، دوره بعد از کنگره سوم حزب کمونیست ایران مد نظر من است. در سال ۱۹۸۹ دوره دوم مباحث کمونیسم کارگری توسط منصور حکمت به عنوان یک گرایش سیاسی متمایز در درون آن حزب قد علم میکنند. مبحث مبانی کمونیسم کارگری ارائه شده در سمینار مارس ۱۹۸۹ نقطه عطف آغاز این دوره از مباحث بشدت انتقادی در تقابل با جنبشهای اصلی بورژوازی و در قبال کمونیسم تا آنزمان موجود و چپ ترین ترند آن همانا مارکسیسم انقلابی است، که دورانی خود حکمت پرچمدار آن بود. کمونیسم کارگری این بار با نقدی شفاف و بی تخفیف در مقابل جنبشهای اصلی بورژوازی از جمله در مقابل ناسیونالیسم و ملی گرایی به میدان میاید. حاصل نهایی دیدگاه جامع کمونیسم کارگری در سال ۱۹۹۴ در برنامه دنیای بهتر مکتوب و تجسم پیدا میکند.

در چهار چوب تقابل با ناسیونالیسم و ملی گرایی،

صفحه ۷

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

به مناسبت روز حکمت

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت...

انتقادی از ملت و ملی گرایی و مفاهیم کلی تر و واقعیات سیاسی ای است که زیربنای این فرمولبندی را میسازند."

من در این کنگره ادامه بحثم را به بازبینی کل فرمولبندی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" آنطور که حکمت مفصل به آن پرداخته، اختصاص نمیدهم. فوکوسم را بر یک محور مهم آن یعنی نقد ملت و هویت ملی و ملی گرایی به عنوان یک پدیده خرافی ساخته و پرداخته شده توسط ناسیونالیسم میگذارم.

در دنیای امروز ملت و هویت ملی به عنوان یک داده جامعه بشری مفروض نگریده میشود. مثل وجود انسان، مثل جنسیت و غیره. به قول حکمت: "ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملت‌های جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملت‌ها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملت‌ها نیست، برعکس، این ملت‌ها هستند که محصول ناسیونالیسم اند. تلقی حاکم بر اذهان عمومی، بر تفکر دانشگاهی، بر چپ موسوم به کمونیست و حتی بر بخش اعظم جنبش کمونیستی کارگری تاکنونی، این وارونگی را در خود مستتر دارد. حتی در درون چپ و جنبش کمونیستی تاکنونی، تعلق و هویت ملی فرد، نظیر جنسیت او، یک خصوصیت عینی و داده شده و غیر قابل تردید وی محسوب میشود. فعلا از این میگذرم که تبدیل جنسیت و تفاوت جنسی به یک رکن هویت و خودشناسی اجتماعی فرد هم یک محصول تاریخی قابل نقد جامعه طبقاتی تاکنونی است. اشاره من اینجا حتی به آن گرایش‌های متعددی در تاریخ کمونیسم نیست که انواع خاصی از ناسیونالیسم و عرق ملی و وطنپرستی را تقدیس کردند و بر تارک کمونیسم خود نشاندهند. کمونیسم روسی و چینی و جهان سومی، کمونیسم ضد انحصاری و ضد امپریالیستی و ضد یانکی و کمونیسم سوسیال دموکراتیک - سندیکایی و چپ نویی غربی که بر ویرانه های انقلاب اکتبر روئیدند، همه بیش از آنکه رنگی از انترناسیونالیسم در خود داشته باشند، مشتقات

مباحث و استنتاجات فکری و سیاسی و پراتیکی آن، یعنی مباحث حکمت در واقع نقدی به همان کمونیسم انترناسیونالیستی و مارکسیسم انقلابی است و فراتر رفتن از آنها است. این تغییر اساسی از جمله در نگرش و سیاست خود حکمت و جریان ما در قبال ناسیونالیسم و ملی گرایی است.

منصور حکمت در شروع سلسله مباحث، ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری این تغییر نگرش و سیاست در جنبش و جریان خود ما را چنین بیان میکند. "هم ما و هم واقعیات بیرونی هر دو تغییر کردیم" و مینویسد "اما بیش از ما، خود جهان مادی و واقعیت تاریخی تغییر کرده است. اشاره من به رویدادهای دوران بحران و سپس فروپاشی بلوک شرق و جهان پس از جنگ سرد است. اگر از چرخش های جنبشهای آزادیبخش سابق به سمت غرب و مدل بازار در سالهای آغازین بحران بلوک شرق بگذریم (چراکه بهرحال جریان ما در توهمات چپ سنتی نسبت به ترقی خواهی ناسیونالیسم جهان سومی و ناسیونالیسم اقلیتها سهیم نبود)، حرکت‌های استقلال طلبانه و سپس جنگها و نسل کشی های "ملل" افسار گسیخته در اروپای شرقی و مرکزی براساسی مطالبه ملی و استقلال طلبی را حتی در چشم کسانی که از حداقلی از انساندوستی برخوردارند بی ارزش و حتی در موارد زیادی انزجار آور کرده است. همه میتوانند ببینند که چگونه ناسیونالیسم ترجمه مادی خود را در گورهای دسته جمعی و "پاکسازیهای قومی" و کوره های آدم سوزی پیدا میکند، و چگونه نه فقط مطالبه ملی، بلکه حتی خود مقوله ملت و هویت ملی در بسیاری موارد غیر اصیل و دست ساز محافل سیاسی خاص است. رویدادهای ملی جهان پس از جنگ سرد فرمول علی الظاهر خیراندیشانه و منصفانه "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را بالاجبار به بازبینی ای انتقادی میسپارد."

بر همین اساس حکمت در مورد تغییر نگرش خود ما مینویسد: "چهارده سال قبل، وقتی روی پیش نویس برنامه اتحاد مبارزان کمونیست و بعدا برنامه حزب کمونیست ایران کار میکردیم، بند مربوط به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش یکی از سراسر ترین و بی ابهام ترین بخشهای برنامه محسوب میشد." در ادامه مینویسد: "بعد از سالها امروز دوباره در جریان تهیه یک برنامه حزبی با این فرمول روبرو شده ایم. اما اینبار، برعکس، هیچ چیز این فرمول سر راست و بی ابهام بنظر نمیرسد. در واقع هر تک کلمه این عبارت مشکل دار، نامعین و ابهام برانگیز است. این فرمول، با این شکل، بنظر من نمیتواند در برنامه حزب کمونیست کارگری جای بگیرد. هدف این نوشته، که در چند شماره *انترناسیونال* خواهد آمد، یک بازبینی

به مناسبت روز حکمت

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت ...

توضیحات بالا شفاف و روشن است. همانطور که حکمت هم تاکید کرده، نگرش کمونیسم امروز در قبال ملی گرایی و ناسیونالیسم در عین حال نقدیست به کمونیسم انترناسیونالیستی دوره مارکس و انگلس، دوره لنین و مارکسیسم و کمونیسم کارگری خود ما تا مقطعی که حکمت خود پرچم این نقد را بلند میکند. چرا اینجوری است؟ چرا کمونیسم دوره مارکس و انگلس و لنین و مارکسیسم انقلابی و مباحث دوره اول کمونیسم کارگری ارائه شده توسط حکمت به اندازه کافی در برخورد به ملت و هویت ملی و ناسیونالیسم انتقادی و شفاف نیست؟ این دیگر برمیگردد به دوره های تاریخی و شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوره ها که ملی گرایی در آنها طرح شده است. حکمت در بخشی از مبحث خود تحت عنوان زاویه تاریخی مختصات این دوران تاریخی را بیان میکند و مینویسد:

"مارکس در ابتدای عصر ناسیونالیسم زندگی میکرد، اما این ناسیونالیسم امروز و یا ناسیونالیسم دوران لنین نبود". بعد از توضیح روشن تری تاکید میکند اما "یک ناموزونی در موضع آنها در قبال ملیت و حق تعیین سرنوشت وجود دارد. تاکید میکند "موضع برجسته تر و شاخص تر مارکس و انگلس تفکیک "ملیت" و "ملل" تاریخی" از "غیرتاریخی" است. در دیدگاه آنها "صحبت بر سر روند عینی شکل گیری و قوام گرفتن ساختارهای ملی - کشوری قابل دوام کاپیتالیستی در اروپا است و نه حق همه ترکیبهای ملی و قومی جهان به ایجاد کشور خویش. مارکس و انگلس تعلقات ملی را به عنوان مبنای تشکیل کشورهای مستقل صریحاً رد میکنند".

دوره لنین متفاوت از دوره مارکس و حتی دوره ما بود. منصور حکمت مینویسد "دوران لنین دوران دیگری است. وقتی لنین از حق جدایی ملل سخن میگویی، اساساً ملتهای تحت ستم در امپراطوری تزاری و مستعمرات و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جلوی چشمش میایند. توجه لنین به نقش مثبت مبارزات ضد استعماری ملل کوچک در مستعمرات در ضربه زدن به قدرت بورژوازی جهانی است. اینجا هم به معنایی دیگر با یک روند ابژکتیو ملت سازی بر متن یک نظم کهنه و ارتجاعی، در راستای تحول مناسبات اقتصادی و رشد سرمایه داری در مقیاس جهانی، روبرو هستیم. با نوعی ناسیونالیسم روبروئیم که نه صرفاً در برابر پرولتاریا و جنبش کارگری، بلکه همچنین در برابر استعمار، ارتجاع سیاسی و فتودالیسم معنی پیدا میکند. توجه لنین به توان سیاسی این جریان و نوع و نحوه تلاقی و تقابل آن با جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. مساله حق تعیین سرنوشت برای لنین در این چهارچوب سیاسی معنی پیدا میکند. لنین هم دامنه شمول این حق را محدود میکند. فرمول حق تعیین سرنوشت در روایت لنین از فرمول مارکس و انگلس عام تر است، اما از نظر عملی با تفکیکی که میان «حق جدایی» و «به صلاح بودن جدایی» قائل میشود، عملاً حمایت جنبش کمونیستی از جدایی ملتها را به موارد معدودی محدود میکند. تشخیص مطلوبیت جدایی و یا توصیه و عدم توصیه به جدایی در فرمولبندی لنین کاملاً به تحلیل شرایط مشخص موکول میشود."

ناسیونالیسم و ناسیونال فرمیسم بودند. در ایران، کل چپ سنتی، از حزب توده پرریوز، تا فدایی و راه کارگر و خط ۳ دیروز و چپ های تازه دموکرات "پسا - جنگ سردی"، همه در یک بستر قوی ناسیونالیستی و میهن پرستانه شکل گرفته اند که نه فقط پذیرش مقوله ملت بعنوان یک واقعیت ابژکتیو بیرونی، بلکه تقدس و تقدیس آن، و بنا کردن کل کائنات سیاسی خویش حول آن، وجه مشخصه اصلی اش است." در ادامه تاکید میکند. "اشکال اینست که در سنت کمونیسم انترناسیونالیستی نیز تلقی رایج از مقوله ملت و ناسیونالیسم به اندازه کافی انتقادی نیست و بخصوص رابطه ملت و ناسیونالیسم سرنوشت تصویر میشود. در این نگرش، ملت پدیده ای است داده شده و مفروض و قابل مشاهده، و ناسیونالیسم محصول عقیدتی و سیاسی انحرافی و فاسد یک ملت است. ناسیونالیسم خودآگاهی معوجی است که طبقات بالادست میکوشند بر آحاد یک ملت حاکم کنند. صورت مساله برای بخش اعظم کمونیسم انترناسیونالیستی، مبارزه با ناسیونالیسم و جلوگیری از گسترش نفوذ آن در درون یک ملت بوده است. خود ملت، بعنوان یک مقوله، بعنوان یک پدیده، سرچای خود باقی است و مورد سوال یا نقد نیست. ملت موجودیتی فاقد بار سیاسی و طبقاتی خاص تلقی میشود. مجموعه ای از انسانها که اشتراکشان در خصوصیات معینی، یک ملت شان میکند. مجموعه ای از انسانها که به همین عنوان، بعنوان یک ملت، میتواند بازیگر مستقل و قائم به ذاتی در تاریخ جامعه بشری باشد. میتواند صاحب حق، صاحب دولت، صاحب استقلال و صاحب سرنوشت ویژه ای برای خویش باشد.

در جای دیگری مجدداً تاکید میکند "در واقع رابطه بر عکس است. این ملت است که محصول و مخلوق تاریخی ناسیونالیسم است. ناسیونالیسم بر ملت مقدم است. اگر این تعبیر را قبول کنیم، آنگاه فوراً روشن میشود که مبارزه کمونیسم با ناسیونالیسم، نهایتاً مبارزه ای بر سر کشیدن ملتها به این یا آن خودآگاهی و عمل سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه بر سر نفس تعلق و یا عدم تعلق ملی انسانهاست. بر سر رد و قبول هویت ملی است. پیروزی بر ناسیونالیسم، بدون تحقق بخشیدن به یک گذار از مقوله ملت و هویت ملی، ممکن نیست. و باز روشن میشود که چگونه فرمول برنامه ای "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" با شخصیت و شیئیت بخشیدن به مقوله ملت، بعنوان موجودیتی که از پیش دارای حقوق خاص خویش است، عملاً یک موضع تاکتیکی برای عقب راندن و خنثی کردن ناسیونالیسم را به یک برسمیت شناسی استراتژیکی هویت ملی بدل میکند و به این ترتیب به امر واقعی خود لطمه میزند."

به مناسبت روز حکمت

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت ...

جواب مسائل امروز نیست. کمونیست و کارگر امروز باید جواب مساله ملی امروز را، آنطور که هست، بدهد. در این تلاش بنظر من میتوان به تبیینی رسید که به دوره های گذشته نیز قابل تعمیم باشد و جوهر انقلابی و منسجم برخوردار مارکس و لنین را نیز با شفافیت بیشتری نشان بدهد."

اینجا هم توضیحات حکمت بسیار شفاف است. بر اساس آن من فکر میکنم نقدی که به کمونیسم انترناسیونالیستی دوره مارکس و لنین و مارکسیسم خود ما وارد است، این مسئله میباشد که ملیت و ملی گرایی و هویت ملی را به عنوان داده مفروض در جامعه پذیرفته بود، که گویا به ناسیونالیسم شکل داده است. در صورتیکه به قول حکمت این دید در برخورد به ملیت و ملی گرایی و ناسیونالیسم سرورته است. در واقع این ناسیونالیسم است که ملیت و هویت ملی را میسازد. جنبش بورژوا ملی، ایدئولوژی بورژوایی ناسیونالیستی، ملیت و ملی گرایی و هویت ملی و تعلقات ملی را میسازد. همانطور که همه مذاهب خرافه ای به نام "خدا" را میسازند. اگر مسئله را به این شکل ببینیم، آنوقت تقابل کمونیسم با ملی گرایی و هویت ملی و تعلقات ملی و ناسیونالیسم ابعاد ریشه ای تر و وسیعتر و همه جانبه تری به خود میگیرد. مثالی بزنم، در فضای حاکم کنونی، ملت در هر جایی از جمله در فرانسه فرض گرفته میشود. با این فرض آنوقت کمونیسم و چپ فرانسه تمام هنرش این خواهد بود، کاری کند، ناسیونالیسم و تازه جناح افراطی ناسیونالیسم فرانسه رشد نکند. در صورتیکه با دید انتقادی کمونیستی شفاف باید در اساس خرافه ملی گرایی و هویت ملی و تعلقات ملی فرانسوی و در هر جای دیگر این کره خاکی زیر نقد و ستوال و با تقابل روبرو شود. باید کاری کرد شهروند فرانسوی یا هر کشور دیگر این خودآگاهی را داشته باشد که خود را فارغ از ملت و هویت ملی بشناسد. ملی گرایی را در همه ابعاد و ناسیونالیسم را در همه ابعاد به عنوان خرافه کنار بزند و رهایی سوسیالیستی انسان را مبنا قراردهد.

این واقعیت که ناسیونالیسم، ملیت و ملی گرایی را میسازد و نه برعکس، قبلتر متفکر لیبرالی چون گلنر آن را مطرح کرده و یا تاریخ نگار مارکسیست اریک هابسبام به کرات بر آن تاکید کرده است. جالب است بعضی نظریه پردازان متاخر ناسیونالیست هم به آن واقفند. اما مسئله اینست فراتر از جنبه تحلیلی نظری، چه کاربست سیاسی اجتماعی از این حکم واقعی استنتاج میکنند. بعضی نظریه پردازان ناسیونالیست، با تکیه بر این حکم نتیجه میگیرند، پس باید "ملت سازی" کرد، یعنی ملی گرایی را با همه متعلقات خرافی و نهایتا شکافها و نزاعها و مصائب آن پروراند و مثل طوقی به گردن بشریت انداخت. تاریخ زشت ناسیونالیسم در سراسر جهان و در همه دوره ها ایجاد همین هویت سازیهای جعلی و خرافی و فجاج برآمده از آن بوده است. اما کمونیستها و مارکسیستهای این دوران با حرکت از این حکم درخشان، باید تاکید کنند، اگر ملیت و ملت سازی دست ساز ناسیونالیسم و بی پایه و خرافه است، پس چرا بشریت به آن تن دهد؟ چرا آن را فرض بگیرد؟ بلکه بر عکس چرا کلیت خرافه ملیت و ملت سازی و هویت ملی و متعلقات آن را دور نریزد! چرا بشریت ناسیونالیسم و محصول آن ملی گرایی، هویت ملی و تعلقات ملی را به عنوان خرافه و نگرش ضد انسانی به جامعه و انسانیت

می بینیم حکمت به درست اشاره میکند، لنین فرمول حق تعیین سرنوشت را به عنوان راه حل تاکتیکی و ابزار سیاسی حل معضلات ملی در نظر دارد و دامنه محدود کاربست این فرمول را به درست میشناسد.

در مورد دوره حاضر حکمت مفصلتر مینویسد: "دوران ما دوران کاملا متفاوتی است. تا قبل از فروپاشی بلوک شرق هیچ روند فراگیر و یا تعیین کننده ملت سازی در سطح جهانی و یا در مقیاس منطقه ای در جریان نبود. موارد پراکنده ای که وجود داشت، حداکثر میتوانست آرایش ملی جهان معاصر را در جزئیات کم اهمیتی تعدیل کند. از این مهمتر، حرکتهای ملی فاقد محتوای اقتصادی ویژه ای بودند. تحولات مورد نظر جنبشهای ملی اساسا سیاسی و فرهنگی بودند. منشاء این جنبشها نه تحولات اقتصاد سیاسی جهانی، نظیر دوران مارکس و لنین، بلکه اساسا ستم ملی و فرهنگی و یا تخصصات ناسیونالیستی برسر قدرت بوده است. اقتصاد سیاسی جهان و قطب بندی های اقتصادی و سیاسی آن از این کشمکشها کوچکترین تاثیری نمیپذیرد. آنچه اساسا در این دوره در قلمرو بحث حق تعیین سرنوشت وجود دارد، تعدادی مساله حل نشده ملی است، مانند مساله فلسطین، مساله کرد، مساله ایرلند و غیره که بدرجات مختلف مانع سیر متعارف اقتصاد کاپیتالیستی در منطقه خویش هستند و یا به عامل بی ثباتی و تنش سیاسی در مقیاس منطقه ای و جهانی تبدیل شده اند. این مسائل بعضا به صحنه هایی از یک جدال وسیعتر میان غرب و شرق تبدیل شده بودند و به این اعتبار محتوایی غامض تر از موارد متعارف کشمکش ملی یافته اند. سقوط بلوک شرق به معنای جدیدی یک روند ملت سازی را آغاز میکند، که حتی از نظر اقتصادی هم محتوایی تعیین کننده دارد. سرمایه داری بازار در بخش عظیمی از جهان صنعتی و نیمه صنعتی، در متن گسیختگی کلیه ساختارهای سیاسی نظام پیشین و نبود یک قالب ایدئولوژیکی پذیرفته شده برای حاکمیت، میروند جای مدل به بن بست رسیده سرمایه داری دولتی را بگیرد. نوعی از ناسیونالیسم، اساسا ناسیونالیسم قومی، بعنوان ماتریالی برای بنا کردن شالوده ایدئولوژیکی حکومت و کسب مشروعیت سیاسی برای دولتهای بورژوایی جدید در تکه پاره های امپراطوری مضمحل شده به جلوی صحنه رانده میشود. هر روز مساله ملی جدیدی ساخته میشود. بحث حق تعیین سرنوشت وسیعا به بالای دستور رانده میشود. جالب اینجاست همان روندی که مسائل ملی جدید را به میان میکشد، حل مسائل ملی قدیم را محتمل تر میکند. این شرایط زمین تا آسمان با دوره های دیگر فرق دارد. کل مساله بر متن یک واپسگرایی عظیم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جریان دارد. ناسیونالیسم قومی در منحنی ترین و فاسدترین اشکال آن پرچمدار مساله ملی است. برخلاف دوران مارکس و لنین، ملت سازی امروز و هویتهای ملی در حال حدادی شدن، ربطی به جلو رفتن مادی تاریخ در هیچ جهت مثبتی ندارند. نوک تیز این ناسیونالیسم مستقیما علیه کارگر و کمونیسم و حتی فرم و لیبرالیسم است. تکرار ساده فرمول لنین در قبال استقلال مستعمرات و فرمول مارکس در قبال ملت سازی بورژوایی قرن نوزدهم

به مناسبت روز حکمت

ناسیونالیسم و ملی گرایی از نگاه حکمت ...

بشدت در اقلیت است. نه تنها در سطح عموم جوامع بلکه هنوز در سطح نیروهای چپ و کمونیست هم، ملی گرایی را همانند مذهب خرافه و ارتجاعی نمی‌دانند. اکنون در کل جهان و تمام کشورهای آن نزدیک به دویست کشور موجود آن، بشریت در وهله اول با ملی گرایی و ناسیونالیسم و دیگر عواقب مضر آن دست و پنجه نرم میکند. تصور سطحی و محدود نگرانه اینست فقط در مناطق و جاهایی چون فلسطین و کردستان در خاورمیانه که هنوز با مسئله ملی حل نشده روبرو هستیم، گویا با ناسیونالیسم و ملی گرایی روبرو هستیم. در صورتیکه ما هر روزه در همه کشورها با تولید و بازتولید ملی گرایی و ناسیونالیسم روبرو هستیم. ملی گرایی و ناسیونالیسم بیشترین نفوذ و تاثیرگذاری مضر را بر افکار و سیاست و فرهنگ و رفتار و اخلاقیات و موزیک و ورزش و سوخت و ساز عادی جامعه دارد. هر روزه ما شاهدیم تک تک قدرتهای بزرگ جهانی و همه دولتهای بورژوازی تحت نام "منافع ملی" چه ابعاد تکان دهنده ای از جنگ و جنایت و نسل کشی و تروریسم و ستم و استثمار و ناهنجاری و تباهی را به بشریت تحمیل میکنند! در همین کشورهای پیشرفته و مدرن صنعتی غرب، راست افراطی، راسیسم و فاشیسم را اندک خراش میدهی با چهره عریان ناسیونالیسم روبرو میشوید. عروج ترامپ فاشیست و برگزیت در بریتانیا و ماری لوین راسیست در فرانسه محصول ناسیونالیسم و ملی گرایی است. به میدان آمدن نژاد پرستی و قوم پرستی در ابعاد جهانی و دارودسته های جنایتکار ضد انسان آن محصول ملی گرایی و ناسیونالیسم است. ما در این ابعاد خطرناک با پدیده ملی گرایی و ناسیونالیسم روبرو هستیم. پدیده ملی گرایی و ناسیونالیسم به عنوان خطرناکترین جنبش و ترند بورژوازی، به عنوان تاثیرگذارترین و همه گیرترین ایدئولوژی بورژوازی و به عنوان خرافه ای زشت در دست قدرتها و دولتهای کاپیتالیستی سرنوشت دردناک و پرتباهی بر بشریت امروز تحمیل کرده است. این ابعاد دهشتناک از اثرات ملی گرایی و ناسیونالیسم را باید دید و در مقابل آن سد بست. در مقابل هیولای ملی گرایی و ناسیونالیسم به میدان کشیدن جنبش سوسیالیستی و انترناسیونالیستی شفاف و جنبش طبقاتی و آزادیخواهانه پر قدرت اجتماعی که عزم کند خرافه ملی گرایی و ناسیونالیسم را در نطفه بخشکند، مبرمیت دارد. اگر زمانی مارکس گفت: "مذهب افیون توده ها است" و همه گیر شد. امروز وقت آنست این حکم درخشان منصور حکمت "ناسیونالیسم ننگ بشریت است" را همه گیر کرد. این کاریست که کمونیسم روشن بین و ماکسیمالیست و کارگری را به بوته آزمایش سپرده و میسپارد.

توضیح: این نوشته بر اساس سخنرانی ارائه شده در کنگره سوم حکمت (ژوئیه ۲۰۱۷) تنظیم شده است. در جریان مکتوب کردن، تدقیق و تکمیل شده است. مشخصاً نقل قولهای رسا و کاملتری از متن نوشته های حکمت برگرفته شده است که به دلیل کمبود وقت در ارائه سخنرانی کنگره از نقل شفاهی آنها اجتناب شده بود.

زیر نقد و ستوال نبرد! چرا به ناسیونالیسم و ملی گرایی همانند خرافه مذهب ننگرد! واقعیت اینست در طول تاریخ آن درجه حساسیت نسبت به خرافه مذهب از جانب کمونیستها و چپها و بشریت مترقی وجود داشته، آن درجه حساسیت نسبت به خرافه ملی گرایی و ناسیونالیسم وجود نداشته است. به همین دلیل کارکرد مضر و ضد انسانی ناسیونالیسم و ملی گرایی در سه قرن اخیر به باور من در سطح جهانی و در تقابل با جنبش طبقه کارگر و آزادیخواهانه بسیار عمیقتر و گسترده تر از مذهب بوده است. منصور حکمت در رساله تفاوتهای ما این چنین رسا مضرات ناسیونالیسم را بیان میکند:

"در مورد ناسیونالیسم مسأله از این هم روشن تر است، زیرا این یکی حتی کلمه مخفف و یا روایت نیمبندی برای یکی از آرمانهای حق طلبانه و برابری طلبانه انسان هم نیست. نگاه کنید ببینید که ناسیونالیسم برای مردم محروم جهان چه پیامی دارد. تمام مضمون ناسیونالیسم حمایت از طبقه حاکمه خود است. در استثمارش، در جنگش، در رواج خرافاتش، در نقض حقوق انسانش. ناسیونالیسم بعنوان یک جنبش و یک حرکت سیاسی ابزاری برای تعیین تکلیف درونی بورژوازی در سطح جهانی و کشمکش بخشهای مختلف این طبقه بر سر سهم ببری از پروسه انباشت سرمایه است. ناسیونالیسم ایدئولوژی رسمی امپریالیسم بوده است. اینکه ناسیونالیسم بورژوازی در کشور تحت سلطه، یا در میان ملل تحت ستم، خود را در مقطع محدودی در تاریخ در تقابل با وجوهی از امپریالیسم یافته است باعث شده که چپ غیر کارگری که خمیره خودش را این ناسیونالیسم میسازد حساب ویژه ای برای ناسیونالیسم باز کند و تظہیرش کند. اما کارگر کمونیست، و مارکسیسم، در ناسیونالیسم شمایل بورژوازی را میبینند و نه هیچ چیز دیگری را. بعنوان یک تفکر و یک تمایل، ناسیونالیسم به نظر من جزو آن خرافات دوران جاهلیت بشر است که باید از آن خلاص شد. از نظر فکری ناسیونالیسم یعنی بریده شدن انسانها از خصلت مشترک انسانی و جهانی شان. ناسیونالیسم با اصل اصالت انسان تناقض دارد. ماحصل اجتماعی ناسیونالیسم هم به هر حال تکه تکه شدن طبقه کارگر و ضعف اردوی انقلاب کارگری است. کارگری که به جای اینکه خود را یک انسان و یک کارگر توصیف کند، خودش را بریتانیایی، تامیل، هندی و یا ایرانی و غیره میدانند، فی الحال گردنش را برای پذیرش یوغ بردگی و بی حقوقی خم کرده است. تعصب ناسیونالیستی به نظر من عاطفه ای براستی شرم آور است و نه فقط هیچ نوع خوانایی با سوسیالیسم کارگری ندارد، بلکه اصولاً با هر نوع اعتلای معنوی انسان مغایر است."

به نظر من با چنین نگرش انتقادی و ماکسیمالیست باید به تقابل همه جانبه ناسیونالیسم و ملی گرایی رفت. متأسفانه چنین نگرش انتقادی کمونیستی و چنین خودآگاهی در برخورد به ناسیونالیسم و ملی گرایی

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!



Axios و Reuters گزارش داده‌اند که دو طرف اکنون روی یک «توافق موقت» کار می‌کنند؛ توافقی که هدف اصلی آن توقف کوتاه‌مدت جنگ، بازگشایی مسیرهای کشتیرانی و خریدن زمان برای مذاکرات بعدی است.

دونالد ترامپ در روزهای اخیر از یک سو از "پیشرفت بزرگ" در مذاکرات حرف زده و از سوی دیگر تهدید کرده اگر توافق حاصل نشود، حملات شدیدتری علیه ایران آغاز خواهد شد. در سوی مقابل، جمهوری اسلامی نیز با وجود فشار اقتصادی سنگین، هنوز حاضر نیست عقب‌نشینی کامل کند. حکومت ایران به خوبی می‌داند پذیرش کامل خواسته‌های آمریکا می‌تواند به تضعیف موقعیت داخلی و منطقه‌ای‌اش منجر شود. به همین دلیل، سیاست فعلی رژیم اسلامی ترکیبی از مذاکره، تهدید و نمایش قدرت نظامی است.

اما آنچه در این میان بیش از هر چیز آشکار شده، شکنندگی کل منطقه است. جنگ اکنون دیگر محدود به مرزهای ایران نیست. از بنادر امارات تا کشتی‌های تجاری در تنگه هرمز، از زیرساخت‌های نفتی تا مسیرهای انتقال انرژی، همه چیز به میدان جنگ تبدیل شده است. سرمایه‌داران جهانی و دولت‌های بزرگ شاید هنوز بتوانند پشت میز مذاکره معامله کنند، اما میلیون‌ها انسان در ایران و منطقه هر روز هزینه این بحران را با گرانی، ناامنی، سقوط معیشت و ترس از گسترش جنگ می‌پردازند.

چشم‌انداز آینده نشان می‌دهد احتمال رسیدن به یک آتش‌بس موقت وجود دارد، اما احتمال پایان واقعی بحران بسیار ضعیف‌تر است. تضادهای اصلی همچنان پابرجاست: آمریکا خواهان مهار کامل جمهوری اسلامی است و جمهوری اسلامی بقای خود را در حفظ ساختار نظامی و منطقه‌ای‌اش می‌بیند. همین تضاد می‌تواند هر توافقی را به توقیفی کوتاه میان دو مرحله از یک جنگ طولانی تبدیل کند. این فقط جنگ میان چند کشور نیست؛ نوعی دگردیسی و بازتعریف سرمایه داریست، کشمکش اشکال مختلف سرمایه داری برای هژمونی.

۸ مه ۲۰۲۶

به حزب گمونست

کارگری - حکمتیست کمک مالی کنید!

دیپلماسی زیر آتش

خاورمیانه در آستانه آتش‌بس یا جنگی طولانی؟

وریا روشنفکر

مذاکرات میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا در حالی ادامه دارد که همزمان منطقه هر روز شاهد دور تازه‌ای از حملات نظامی، تهدیدهای متقابل و درگیری برسر کنترل مسیرهای انرژی است. آنچه امروز در جریان است، دیگر صرفاً یک بحران هسته‌ای یا اختلاف دیپلماتیک نیست؛ بلکه نبردی بر سر توازن قدرت در خاورمیانه و کنترل شریان‌های اقتصادی جهان است. در چنین شرایطی، حتی مذاکرات نیز زیر صدای موشک‌ها و پهپادها برگزار می‌شود.

در روزهای اخیر، تنش‌ها وارد مرحله تازه‌ای شد. امارات متحده عربی اعلام کرد که برای دومین روز پیاپی هدف حملات موشکی و پهپادی رژیم اسلامی قرار گرفته و سامانه‌های دفاعی این کشور چندین پرتابه را رهگیری کرده‌اند. همزمان آتش‌سوزی در منطقه نفتی فجیره و تهدید مسیر صادرات نفت بدون عبور از تنگه هرمز، بازار جهانی انرژی را دوباره متشنج کرد.

هرچند رژیم اسلامی رسماً انجام این حملات را انکار کرده، اما مقامات نظامی جمهوری اسلامی هشدار داده‌اند هرگونه استفاده از خاک امارات برای عملیات آمریکا یا اسرائیل علیه ایران، "پاسخی کوبنده" در پی خواهد داشت. این تهدیدها در شرایطی مطرح می‌شود که بنادر و زیرساخت‌های نفتی امارات به یکی از حساس‌ترین نقاط جنگ تبدیل شده‌اند.

از سوی دیگر گزارش‌هایی از حملات تازه به برخی بنادر و تأسیسات دریایی ایران منتشر شد؛ حملاتی که در ادامه درگیری بر سر کنترل تنگه هرمز و محاصره دریایی آمریکا ارزیابی می‌شود. همزمان رسانه‌های غربی از هدف قرار گرفتن نفتکش‌های ایرانی و تشدید عملیات آمریکا در آب‌های خلیج فارس خبر داده‌اند.

در واقع، آنچه امروز جریان دارد یک جنگ فرسایشی برای کنترل اقتصاد منطقه است. آمریکا تلاش می‌کند با فشار نظامی و محاصره دریایی، جمهوری اسلامی را وادار به پذیرش توافقی کند که شامل محدودیت شدید برنامه هسته‌ای و نفوذ منطقه‌ای ایران باشد. در مقابل، جمهوری اسلامی نیز با تهدید تنگه هرمز و حملات پراکنده به زیرساخت‌های انرژی متحدان آمریکا می‌کوشد هزینه جنگ را برای طرف مقابل بالا ببرد.

همین وضعیت باعث شده مذاکرات اخیر دولتهای جمهوری اسلامی و آمریکا بیشتر شبیه مذاکره میان دو طرف خسته اما هنوز آماده درگیری باشد، نه گفت‌وگویی واقعی برای پایان بحران. رسانه‌هایی مانند

در گرامیداشت یک کمونیست کارگری برجسته، حسین مرادیگی (حمه سور)

سخنرانی در مراسم گرامیداشت لندن

سیاوش دانشور

حضار گرامی، رفقای عزیز! از جانب حزب کمونیست کارگری - حکمتیست حضورتان را در مراسم امروز خیرمقدم میگویم.

امروز جمع شده ایم تا از یک کمونیست برجسته، یک مارکسیست ارتدوکس، یک فرمانده جسور، یک پراتیسین انقلابی، یکی از کادرهای موثر کمونیسم ایران تجلیل کنیم.

کم نیستند میان شما حضار گرامی که سابقه همسنگری و رفاقت طی سالهای طولانی با حمه سور دارید و از بسیاری جهات او شخصیتی آشنا برای شماست. در این فرصت کوتاه من میخواهم روی جنبه هائی از شخصیت سیاسی و تاثیر وی در سیاست ایران صحبت کنم.

رفیق حسین مرادیگی (حمه سور) از اولین شخصیت های سیاسی است که در محیط سیاسی کردستان در دهه چهل - که آن زمان فضای سیاسی جامعه کردستان عمدتاً تحت تاثیر کشمکش ملی و جنبش ناسیونالیستی کرد است - پرچم چپ و سوسیالیسم را بلند می کنند و به ایجاد سازمان یا بقول خودشان تشکیلاتی مبادرت می کنند که بعدها در اوائل قیام بهمن ۵۷ نام کومله را گرفت. این جمع آثار مارکسیستی را به هر درجه که قادر به تامین آن بودند میخواندند و تکثیر میکردند. آنها قبل از اینکه متأثر از روندهای سیاسی در کردستان و جنبش ملی و ناسیونالیستی باشند، تحت تاثیر روندهای جهانی تر و تعابیر مختلف از "سوسیالیسم" بودند. چپ آندوره در کشورهایمانند ایران عمدتاً متأثر از سوسیالیسم اردوگاهی شوروی، مائویسم و تز سه جهان، دیدگاه و مشی چریکی بود. این سرآغاز ظهور چپ در صحنه سیاسی کردستان است. کسانی که با هر درجه شناخت و درکی که از کمونیسم داشتند، خود را کمونیست و مارکسیست و لنینیست می نامیدند و در آغاز یک جدائی جنبشی و طبقاتی از ناسیونالیسم و آرمان بورژوازی کرد بودند.

حمه سور قبل از اینکه وارد سیاست به معنی اخص شود، رهبر اعتصاب کارگری شد. او را بخاطر رهبری یک اعتصاب موفق صدها نفره در سد بوکان از شرکت اخراج کردند. حمه سور در ادامه فعالیتش به مهره کلیدی و سازمانده تشکیلات بدل شد، وقتی رفقایانش از ساواک ضربه خوردند، وی هم دستگیر شد و تحت شکنجه ساواک قرار گرفت اما تشکیلات را تماماً حفظ کرد و ساواک چیزی از روابط و افراد

و کارهای آنها نفهمید. وی بعد از یکسال زندانی مجدداً سازماندهی تشکیلات و جذب نیرو را آغاز کرد و تا آستانه قیام بهمن از عناصر اصلی و کلیدی تشکیلات بود.

حمه سور انقلابی قبل از علنی شدن کومله علیه خوانین و مرتجعینی که به

کارگران و کشاورزان زور میگفتند و نیروی مسلح داشتند، یک عملیاتی را رهبری و فرماندهی کرد و در خلع سلاح و شکست دادن نیروی خوانین نقش اصلی ایفا کرد. این توانائی وی در دوره قیام موجب شد که نقش مهم و ماندگاری ایفا کند و آن سازماندهی مقاومت توده ای مسلحانه در مقابل جمهوری اسلامی بود.

حمه سور اولین فرمانده و رهبر نظامی نیروی پیشمرگ کومله و فرمانده مبارزه و مقاومت در مقابل جمهوری اسلامی است. یک اقدام و نقشه موفق دیگر وی در همان اوائل قیام، خلع سلاح "سپاه زرگاری" یا "رستگاری"، یک جریان سلفی و مذهبی وابسته به شیخ عثمان نقشبندی از عوامل ساواک بود که در یکروز در سراسر کردستان همه نیروها و مقرهای آنها بدون زخمی شدن یکنفر خلع سلاح شد. این یکی از لحظاتی است که اسم کومله در جامعه کردستان وسیعاً اجتماعی میشود و فرمانده حمه سور نام پرآوازه ای است که سر زینهاست.

حمه سور یک فرمانده کمونیست، رهبر نظامی پارتیزان های سرخ بود. به همین دلیل مرتجعین و مذهبی ها و ناسیونالیست ها دل خوشی از وی نداشتند. آن روزها در شهرهای ایران بویژه در کردستان نام حمه سور مثل یک شبح بود که در دل دشمنان کارگران و زحمتکشان ترس و وحشت ایجاد میکرد و برای مردم و انقلابیون نماد یک انقلابی و یک قهرمان بود. حمه سور در سن کم و بدون تجربه کار نظامی و یا آموزش دیدن در کشورهای دیگر - که آنزمان نیروهای سیاسی عمدتاً در فلسطین و لبنان و بخشا در سوریه و لیبی آموزش چریکی و نظامی میدیدند - یک فرمانده و استراتژیست نظامی قاطع و مجرب بود. وی نیروئی را سازمان داد که هیچ مرتجع و بورژوائی از عوامل جمهوری اسلامی تا مکتب قرآن و حزب دمکرات نتوانست در مقابلش تاب بیاورد. حمه سور نه تنها نقش بسیار مهمی در انقلاب ۵۷ ایفا کرد بلکه در سیر چپ شدن کومله و کمونیسم ایران نقش تعیین کننده ای داشت.

ما عمدتاً فرماندهان نظامی را با کار نظامی می شناسیم. حمه سور جزو استثناها بود. او سازماندهی مقاومت و نه گفتن را از سر کمونیسم و رادیکالیسم و پراتیک انقلابی نیاز داشت. او تنها یک فرمانده و رهبر نظامی لایق نبود، یک رهبر سیاسی مارکسیست و یک مبلغ پرشور کمونیسم نیز بود. او یکی از کسانی است که کومله را از

در گرامیداشت یک کمونیست کارگری

برجسته، حسین مرادیگی (حمه سور) ...

سنت مائویستی و چهارچوبهای آن به سنت مارکسیستی منتقل میکند. کنگره دوم کومله که نقد اثباتی کنگره اول و دیدگاه های آن سازمان است، کنگره ای که به مارکسیسم انقلابی می پیوندد و از سازمان اتحاد مبارزان کمونیست برای تلاشهایش در نقد پوپولیسم و کمونیسم ملی قدردانی میکند، همه سور جزو پیشروانش بود.

حمه سور در بنیانگذاری "تشکیلات" و بعد کومله، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری و حزب کمونیست کارگری - حکمتیست یک کادر و عنصر کلیدی بود. او همواره و در مقاطع مختلف تصمیم و انتخاب کمونیستی کرد و خود به یکی از پیشروان آن بدل شد.

حمه سور تا روز آخر زندگیش یک کمونیست کارگری خالص و یک مارکسیست محکم بود. وی در دوره سخت بیماری نیز به مرور مجدد منابع مارکسیستی و تئوری های رایج پرداخت. دوره کردن مجدد سه چهار جلد کاپیتال به زبان اصلی، بازخوانی مجدد و چند باره ایدئولوژی آلمانی و دیگر آثار مهم مارکسیستی، بررسی دیدگاه های کمونیسم کارگری و همینطور چهارچوبهای جدید سرمایه داری معاصر، توجه ویژه به مسائل تاکتیکی و پراتیکی و نحوه برخورد حزب، از مشغله های رفیق همه سور عزیز در میان شیمی درمانی و فراغت موقت از درد و بیماری بود. آخرین نوشته های وی این جنبه را بیشتر منعکس میکند؛ از جمله نقد کتاب توماس پیکتی از موضع مارکسی، عطف توجه به تحرک طبقه کارگر در اروپا، شرایط جهانی مبارزه پرولتاریا و کمونیسم، تلاش برای تبیین مارکسی این اوضاع و گرفتن استنتاجات سیاسی و پراتیکی و همینطور آموزش و بازتولید حزب از مشغله های رفیق همه سور بود.

مایلم اینجا نکته ای را تاکید کنم؛ شاید برخی به عبث بخواهند بدلیل جایگاه مهم وی در مبارزه انقلابی در کردستان و فرمانده نظامی کل کومله، برای وی هویت کاذب و نجسپ ملی بتراشند. کاری که متأسفانه با رفیق فواد مصطفی سلطانی کردند. این تلاشها با هزار من سریش به ریش همه سور نمی چسبد. او یک کمونیست کارگری خالص، یک مارکسیست عمیقا انترناسیونالیست بود که ده شاهی برای ناسیونالیسم ارزش قائل نبود. او فرزند طبقه کارگر بود و آمالی جز رهایی کارگر و انسان دریند امروز نداشت. برای همه سور "مرز" و "میهن" و "قوم" و "ملیت" خرافاتی بیش نبودند. او یک انقلابی پرشور، یک مارکسیست انترناسیونالیست و یک کمونیست کارگری متعهد بود و تاکید داشت با همین عنوان از وی نام برده شود. برخلاف اظهارات رایج چپ های پشیمان، مارکسیسم و کمونیسم کارگری برای او، نه "ایدئولوژی پایان یافته" بلکه چهارچوبی برای انتقاد به وضع موجود در بهترین فرم آن، سلاحی برای مبارزه و سازماندهی کمونیستی

بود. نگرشی که باید درونی شود و آنرا خلافاً از موضع اجتماعی کارگر مزدی علیه سرمایه داری بکار گرفت.

حمه سور از نظر شخصیتی یک انسان ویژه بود. فردی بشدت سالم، خوش برخورد، با فرهنگ بالا، عاری از تعصب که از وی شخصیتی دوست داشتنی ساخته بود. او در متن جدائی ها و اختلافات سیاسی هیچوقت دل کسی را نرنجانده، سیاسی و صریح بود اما به کسی حرف درشتی نزد، سیاست را از روابط انسانی و اجتماعی تفکیک میکرد، به همین دلیل فردی سرشناس با دوستان زیاد و بسیار پر رابطه بود.

حمه سور از تبدیل سیاست به بیزنس و کارپر نفرت داشت. با اینکه در شرایطی بود که میتوانست امکانات زیادی برای خود فراهم کند، از آن اجتناب کرد. سیاست را سالم میخواست، او ترجیح میداد مثل یک کارگر بازنشسته بریتانیائی زندگی کند و در عین حال عاشق تفریح و ورزش و موزیک و شادی بود. برای پیشبرد حرفش به هیچ ابزاری جز افقاع متوسل نمیشد، اهل دیپلماسی و بده و بستان نبود، همه سور همانطور بود که دیده میشد. عزیز و دوست داشتنی و مهربان. او نه ثروتی داشت و نه چیزی بجا گذاشت، در آخرین سفرش به سوئد و ترک انگلستان تنها چیزی که همراه چمدان لباس و وسایل شخصی اش آورد، یک جلد کتاب مبانی کمونیسم کارگری بود.

از رفیق همه سور یک دنیا خاطرات نزد نسلهای مختلف، درایت و تصمیمهای بجا در مقاطع تعیین کننده، مجموعه مقالاتی از موضع کمونیسم و مارکسیسم، گفتگوها و اظهارات شفاهی، چند کتاب از جمله در باره حزب دمکرات کردستان ایران، تاریخ زنده و چپ و ناسیونالیسم در کردستان و بالاخره کتاب نقد توماس پیکتی مانده است. و صد البته نام نیک وی، خاطرات فراموش نشدنی، منش و روش، عشق به انسانیت و رفاقت کمونیستی از وی برای همزمان سالهای طولانی اش به یادگار مانده است.

در اینجا و در این مراسم، بار دیگر به اعضای خانواده همه سور، عزیزانش، به شما حضار و رفقای بیشمارش که صمیمانه دوستش داشتند، فقدان وی را تسلیت میگویم. جای همه سور در میان ما و در صف مقدم مبارزه کمونیستی کارگری بسیار خالی است. او یکی از شخصیت های مهم و تاثیرگذار در سیاست ایران بود و فقدانش به همین اندازه برای جنبش طبقه کارگر و کمونیسم کارگری خسران است. یاد عزیز رفیق همه سور، این کمونیست کارگری برجسته و فرمانده نظامی کمونیست گرامی است. بدرود رفیق عزیزم!

۲۵ مه ۲۰۲۴

منصور حکمت را بخوانید و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

نه به حجاب اسلامی! حجاب را آتش بزنید!

گزارش شرکت تشکیلات خارج حزب کمونیست کارگری ایران حکمتیست در راهپیمایی اول مه در اروپا

اول ماه مه امسال همچون چند سال گذشته در شرایطی برگزار شد که جهان تحت تاثیر جنگ ارتجاعی دولتهای اسرائیل، آمریکا و ایران قرار گرفته است. جنگی که در ۲۸ مارس با حمله به ایران آغاز شد و کل منطقه خاورمیانه را درگیر کرد و با بستن تنگه هرمز و ناامن بودن باب المندب بر اقتصاد جهانی سایه انداخت و تاثیرات مستقیم و جدی در افزایش قیمت نفت و سایر اقلام مورد نیاز زندگی مردم گذاشت. بار دیگر اعمال ریاضت اقتصادی از جانب دولتهای سرمایه داری بر زندگی مردم کارگر و محروم تحمیل شد. به همین دلیل دو خواست عمده در راس سایر خواستههای مردم و اتحادیههای کارگری قرار گرفت؛ "قطع بی درنگ جنگ و مقابله با ریاضت اقتصادی" و در حاشیه آن علیه راست افراطی.

اما تشکیلاتهای خارج کشور حزب حکمتیست در شهرهای اروپایی هلسینکی، اسلو، گوتنبرگ و استکهلم در سوئد، شهرهای کلن، زیگن، هامبورگ، کاسل، برلین در آلمان، دانمارک، سیدنی استرالیا و لندن پایتخت بریتانیا و برای این دو شعار اساسی "نه به جنگ" و "نه به ریاضت اقتصادی" چندین شعار جدی دیگر از جمله "دوراهی بربریت سرمایه داری یا سوسیالیسم"، "جلب همبستگی بین المللی کارگران در حمایت از اعتراضات مردم ایران"، "نه به جنگ" و "نه به جمهوری اسلامی"، "علیه اعدام" بویژه با توجه به سرعت بخشیدن در صدور و اجرای احکام شنیع اعدام معترضان دیماه به بهانه "جاسوسی برای اسرائیل"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "آزادی بازداشت شدگان اعتراضات دیماه" از جمله شعارهایی بودند که بصورت پلاکارد همراه با تصاویر مارکس، حمل می شدند.

تقابل کمونیست ها با عوامل و هواداران جمهوری اسلامی در مراسم روز کارگر

در اسلو یک جریان "چپ محور مقاومتی تازه تاسیس نروژی" در مراسم روز کارگر پرچم جمهوری اسلامی را به تظاهرات آورده بودند. این اقدام به محض مشاهده با اعتراض کمونیستها و آزادیخواهان روبرو شدند و پرچم رژیم جنایتکار اسلامی را پایین آوردند. پلیس زیر فشار مدافعین رژیم اسلامی را از تظاهرات روز کارگر عقب راند و در عین حال از حضور و ادامه راهپیمایی چند تن از رفقای کمونیست از جمله رفیق ایران مروئی جلوگیری کردند.

در لندن نیز یکی از احزاب بنام "حزب کمونیست بریتانیای کبیر" به بهانه "ضدیت با امپریالیسم" و در حمایت از رژیم فاشیست اسلامی، علیرغم

توضیحات فعالان کمونیست در ابتدای تجمع و قبل از آغاز راهپیمایی که پرچم رژیم فاشیستهای اسلامی جانی در روز کارگر ندارد و این واقعیت که این رژیم در چهار دهه سرکوب و کشتار بالغ بر ۱۰۰ هزار انسان را اعدام کرده است و در دو ماه گذشته تنها در دو شب دهها هزار انسان را به قتل رسانده است. با تاسف پاسخ آنان به توضیحات سیاسی این بود که این سخنان "حقیقت ندارد و این پروپاگاندای آمریکا و اسرائیل است". ما به آنها توضیح دادیم که بیشتر از شما علیه دولتهای آدمکش و نسل کش آمریکا و اسرائیل و علیه جنگ امپریالیستی هستیم، اما اپوزیسیون رژیم اسلامی و در حال جنگ با آن هستیم. با آغاز راهپیمایی این چپ نماهای محور مقاومتی پرچم رژیم اسلامی را بالا بردند و با مخالفت و شعارهای "شرماتان باد، نه به جمهوری اسلامی" و ... پرچم رژیم را پایین کشیدیم. پرچم یک رژیم ضد کارگر، ضد زن و کودک کش تحت هیچ بهانه‌ای نباید در روز جهانی کارگر افراشته شود. این حزب در صفحه اینستاگرام خود برای توجیه حمایت از رژیم اسلامی بطور بی شرمانه ما را "تروریستهای طرفدار صهیونیسم" نامیده است، عین جمهوری اسلامی!

گزارش کوتاه از بعضی از شهرهای اروپا:

استکهلم: اول ماه مه شهر استکهلم شاهد یکی از اجتماعات بزرگ روز جهانی کارگر بود. در استکهلم چندین اجتماع اول مه توسط اتحادیه ها و سازمانهای چپ برگزار میشود. اجتماع چپ ها ساعت ۱۲ ظهر از میدان Medborgareplatsen شروع شد. جمعیت ساعت ۱ بعدازظهر به طرف مرکز شهر kungsträdgården حرکت کردند. حضور جوانان پرشور در مارش اول مه امسال بسیار برجسته بود. اعضا و کادرهای حزب طبق روال هر سال با پرچمهای سرخ و حمل پلاکاردها شرکت کرده‌اند و اطلاعاتیه حزب به زبانهای فارسی و انگلیسی را پخش کرده‌اند. رفیق سیوان کریبی مسئول تلویزیون حزب به شیوه زنده تجمع اول مه را پوشش داده و با رهبری و کادرهای حزب حکمتیست و سایر رفقای شرکت کننده از شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست و دیگر کمونیستها گفتگوهای کوتاه در مورد جایگاه اول مه امسال، بحران عظیم اقتصادی و فقر و ناامنی ناشر از جنگ و غیره رپرتاژی تهیه کرد.

گوتنبرگ: در شهر گوتنبرگ رفقای حزب حکمتیست در محل تجمع ماه مه چادر اطلاعاتی برپا کرده و کادرهای حزب با حمل پرچم و پلاکارد و با مراجعین گفت و گو می کردند.

هلسینکی: روز اول ماه مه ۲۰۲۶ در فنلاند در گرامیداشت روز همبستگی جهانی طبقه کارگر مارش انترناسیونالیستی در هلسینکی از طرف اتحادیه های کارگری، جریانات و احزاب کمونیست، چپ و رادیکال بطور مستقل با شرکت هزاران انسان آزادیخواه و

بریتانیا- لندن

روز جهانی کارگر امسال برخلاف سالهای قبل در روز ۴ مه به یاد صدمین سالگرد اعتصابات کارگری در بریتانیا در مقابل کتابخانه یادبود مارکس برگزار و راس ساعت ۱ در مسیر طولانی به سمت میدان مرکزی ترافالگار حرکت کردند.

در تجمع ماه مه امسال تشکیلات بریتانیای حزب حکمتیست همراه با سایر احزاب چپ و کمونیست و مردم آزادیخواه از جمله کارزار علیه اعدام - لندن، همبستگی با مبارزات در لندن، کمیته همبستگی با جنبش کارگری ایران در طول مسیر همراه با هم علیه جنگ، علیه جمهوری اسلامی، علیه اعدام و برای آزادی زندانیان سیاسی شعار سر داده می شد.

از ابتدای تجمع اولیه مقابل کتابخانه یادبود مارکس تا میدان ترافالگار با شعار و سخنرانیهای کوتاه از جانب رفقا از جمله هلاله طاهری عضو کمیته بین الملل حزب در مورد شرایط جهانی طبقه کارگر و کارگران و مردم ایران زیر بار ستم و استبداد و سرکوب افشاگری میشد و از طبقه کارگر برای همبستگی جهانی دعوت می شد. کلیه گزارشات تصویری و صوتی در صفحات اینستاگرام و فیس بوک حزب حکمتیست قابل دسترس می باشد.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۸ مه ۲۰۲۶

**ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،
مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از
این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق
مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم
انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت
خاصی گروید و یا از آن برید.**

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

گزارش شرکت تشکیلات خارج حزب کمونیست کارگری

ایران حکمتیست در راهپیمایی اول مه در اروپا ...

برابری طلب و با استقبال و ابراز همبستگی هزاران نفر در مسیر راهپیمایی، از میدان هاکنیه می بطرف مرکز اصلی برگزاری مراسم در محوطه کیاسما جنب پارک و کتابخانه عمومی شهر برگزار گردید. اساس سخنرانی اصلی سخنرانان در این راستا و علیه سیاست و برنامه ریاضت کشی اقتصادی بود .

مارش با خواند سرود انترناسیونال و همراهی گروه موزیک آغاز شد. راهپیمایان در طول مسیر همراه با خواندن سرودهای انقلابی و کارگری، سر دادن شعارهایی علیه گرانی، بیکاری، رشد فقر و کاهش روز افزون بیمه ها و امتیازات اجتماعی و اقتصادی، علیه سیاستهای اخیر ریاضت کشی اقتصادی دولت، که تعرض برای باز پس گیری و کاهش امتیازات معیشتی- اجتماعی است. با تاکید بر دستمزد مناسب و مکفی. در مخالفت با برنامه های اقتصادی دولت، نه به جنگ- نه به میلیتاریسم- نه به ناتو- نه به تسلیحات هسته ای- اسکاندیناوی و بویژه فنلاند نباید به سلاح هسته ای مجهز شوند. در دفاع از حق مردم فلسطین، علیه راسیسم و نژادپرستی، زنده باد همبستگی و صلح و آزادی. مرگ بر سرمایه داری و ... را سر میدادند و با خود نیز پوستهای مارکس و باندرولهای - زنده با اول مه روز جهانی کارگر، جهان نیازمند تغییر است! کارگران جهان متحد شوید! نه به اعدام، مرگ بر جمهوری اسلامی! - زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!" را با خود حمل میکردند.

نروژ- اسلو

در اول مه در اسلو طبق معمول هر سال بعد از تجمع در میدان کارگر راهپیمایی آغاز و بعد از عبور از خیابانهای مرکز شهر مجدداً به محل تجمع برگشتند. گزارش تفصیلی تر در ابتدای گزارش اشاره شده است.

آلمان - زیگن:

در شهر زیگن رفیق امیر عسگری مسئول تشکیلات آلمان حزب و از سازمان دهندگان اول مه این شهر سخنانی را ایراد کرد و به مسئله جنگ و ریاضت اقتصادی پرداخت و در عین حال علیه رژیم اسلامی نیز صحبت کرد.

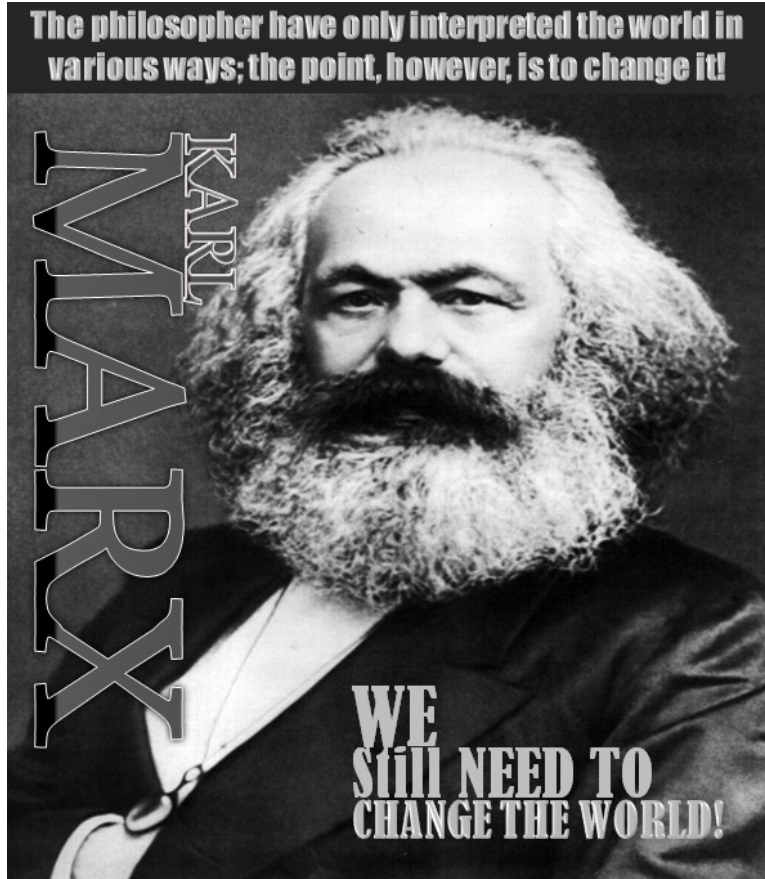
برلین، کاسل و هامبورگ

در سایر شهرهای آلمان از جمله در کلن رفقای حزب حکمتیست چادر اطلاعاتی با ماتریالهای اول مه برپا کردند. فعالین حزب در برلین، کاسل و هامبورگ نیز در مارش اول مه شرکت و با حمل پرچم و پلاکاردهای حزب شرکت کرده اند.

روز ۴ مه سالروز درگذشت رفیق حسین مرادیگی (حمه سور) بود. یاد عزیزش گرامی!



کارگران جهان متحد شوید!



فراخوان علیه اعدام و
برای آزادی زندانیان
سیاسی

STOP EXECUTIONS IN IRAN
Free political prisoners
No to Islamic republic of Iran
نه به جنگ - نه به حکومت اسلامی ایران
Nein zum Krieg - nein zur
islamischen Regierung im Iran

شنبه

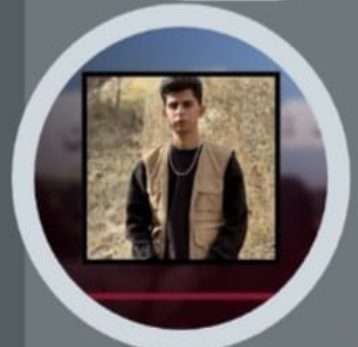
18.04.2026

ساعت: 15

Köln

Rudolfplatz

اتحاد کلن در همبستگی با
مردم ایران



زن زندگی آزادی
Woman Life Freedom

اطلاعیه دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

به مناسبت مرگ نابهنگام رفیق کمونیست جلیل شهباز

با تأسف و اندوه فراوان، مطلع شدیم که رفیق جلیل عبدال شهباز، یکی از فعالین قدیمی جنبش کمونیسم کارگری عراق، در تاریخ ۴ ماه مه بر اثر سکنه قلبی جان باخت.

رفیق جلیل شهباز کمونیست با سابقه و یکی از اعضای مؤسس حزب کمونیست کارگری عراق در سال ۱۹۹۳ بود و در منطقه بادینان و شهر دهوک، به عنوان چهره‌های کمونیست، آزادیخواه و مدافع سرسخت آزادی و برابری شناخته می‌شد. او حتی پس از ترک کردستان و در خارج از کشور، از مبارزه کمونیستی و فعالیت حزبی فاصله نگرفت و تا آخرین روزهای زندگی به عنوان شخصیتی فعال در صفوف جنبش کمونیسم کارگری باقی ماند.

رفیق جلیل انسانی شریف، دلسوز، مورد اعتماد و محبوب در میان رفقا و دوستانش بود. او با تعهد به مبارزه برای آرمان‌های کمونیستی و وفاداری به پرنسپ‌های انسانی، جایگاه ویژه‌ای در میان فعالین کمونیسم کارگری عراق برای خود ایجاد کرده بود. فقدان او برای جنبش کمونیسم کارگری عراق و منطقه، ضایعه‌ای بزرگ است.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، درگذشت رفیق جلیل شهباز را به خانواده، بستگان، دوستان، رفقاییش و تمامی مبارزین راه



آزادی و برابری تسلیم می‌گوید و خود را در غم از دست دادن این رفیق کمونیست محبوب شریک می‌داند.

گرامی باد یاد رفیق کمونیست جلیل شهباز

۷ مه ۲۰۲۶ (۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۵)

آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com
voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته کردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی
کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

partowTV

@hekmatist

@patowtv

Hekmatist.org

Thepartow TV

@hekmatist1917

@PartowTV

@hekmatist pary

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات
اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!